



Res. article

Sociological Criticism of the Characters of Novels, the *Mountains Echoed* (Based on Comparative Literature and Interdisciplinary Approaches)

Tooraj Zeynivand*¹

Associate Professor Department of Arabic Language and Literature, Faculty of literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran

Received: 05/03/2019

Accepted: 10/22/2019

Abstract

One of the types of interdisciplinary studies in comparative literature is the study of the relationship between literature and sociology. In such an approach, a deeper and more extensive analysis of a literary work can be achieved by utilizing the literary findings with (emphasis on novel) and sociological (with emphasis on Afghan society). Khalid Hossein, Afghan Writer - An American in the novel *The Mountains Echoed* seeks to reflect the echo of the Afghan people and the voice of the Afghan community. This study seeks to analyze and reflects on the social and political events of Afghanistan in the novel and the *Mountains Echoed* to actually study and interpret the sociology of the novel. The findings of this study suggest that that the elements of each story such as this novel, in particular, the characters of this novel: Pari, Abdullah, Sabour, Babayub, Nabi, Nila and ... are symbols of socio-cultural and political suffering and challenges of Afghan society. The tensions and difficulties are: violence, ignorance, intolerance, war, Taliban presence and the plight of Afghan women, ethnic-religious conflicts, etc.

Keywords: Sociological Criticism, Interdisciplinary Studies, Comparative Literature, Afghanistan, Khalid Hosseini, Mountains Echoed.



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دوره هفتم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۸، صص ۷۴-۶۱.

نقد جامعه‌شناختی شخصیت‌های رمان و کوه‌ها طنین انداختند (براساس رویکرد ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای)

تورج زینی‌وند^۱*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۳۰

دریافت: ۱۳۹۸/۲/۱۳

چکیده

یکی از گونه‌های مطالعاتی میان‌رشته‌ای در ادبیات تطبیقی، بررسی رابطه ادبیات با جامعه‌شناسی است. در چنین رویکردی با بهره‌گیری از یافته‌های ادبی با تأکید بر رمان و جامعه‌شناختی با تأکید بر جامعه افغانستان، تحلیلی ژرف‌تر و گسترده‌تر از یک اثر ادبی به‌دست‌می‌آید. خالد حسینی نویسنده افغانی - آمریکایی تبار در رمان *کوه‌ها طنین انداختند* در جست‌وجوی بازتاب طنین مردم و صدای جامعه افغان است. این پژوهش بر آن است تا بازتاب وقایع اجتماعی - سیاسی افغانستان را در رمان *کوه‌ها طنین انداختند* مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و درحقیقت به بررسی و تفسیر جامعه‌شناسی رمان مذکور بپردازد. یافته‌های این پژوهش، بیانگر این است که هر یک از عناصر داستانی این رمان؛ به‌ویژه شخصیت‌های آن: پری، عبدالله، صبور، بابا ایوب، نبی، نیلا و... هر یک نمادی از رنج‌ها و چالش‌های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی جامعه افغانستان هستند. از جمله این رنج‌ها و دشواری‌ها همچون: خشونت، جهل، تعصب، جنگ، حضور طالبان و اوضاع نابسامان زنان افغانی، درگیری‌های قومی - مذهبی و... است که در این رمان بازتاب یافته‌اند.

کلیدواژه‌ها: نقد جامعه‌شناختی، مطالعات میان‌رشته‌ای، ادبیات تطبیقی، افغانستان، خالد حسینی، *کوه‌ها طنین انداختند*.

۱. درآمد

بعد از این که دیدگاه فرانسوی ادبیات تطبیقی که مبتنی بر رابطه تاریخی، تأثیر گذاری و تأثیر پذیری بود در انزوا قرار گرفت، در آمریکا ادبیات تطبیقی با نگاهی نو، رابطه ادبیات سایر ملل و هم چنین رشته‌های دیگر را مطرح کرد. «شرط‌ها و محدودیت‌های خاص مکتب فرانسه که بر اختلاف زبانی و پیوند فرهنگی - تاریخی تأکید می‌نمود، سبب در تنگنا ماندن ادبیات در تاریخ ادبیات و انزوا دانش ادبیات تطبیقی در تعامل با دیگر معارف بشری شده بود. این بحران سبب شد که برخی از تطبیق‌گران آمریکایی؛ به‌ویژه هنری رماک^۱ و رنه ولک^۲ علیه این محدودیت‌ها و تنگناها بخروشدند و خواهان نوعی انعطاف‌پذیری، تکثرگرایی و آزادی در قلمروهای پژوهش بشوند» (زینی‌وند، ۱۳۹۲: ۲۴).

مطالعات بین‌رشته‌ای باعث پیوند ادبیات با دیگر دانش‌های بشری شده، ادبیات ملل را از انزوا بیرون آورده و افق‌های نوینی را فراروی پژوهشگران گشوده‌است. «به‌طور کلی، مطالعات بینارشته‌ای شامل تحقیقاتی است که با درهم تنیدن اطلاعات و نظریه‌های دو یا چند رشته با شاخه‌های مختلف علوم به حل مسائلی می‌پردازد که پاسخ‌شان در فضای محدود یک رشته یا یک علم به‌دست نمی‌آید. بدین سان مطالعات بینارشته‌ای افق دید وسیع‌تر و عمیق‌تری بر پژوهشگر می‌گشاید» (انوشیروانی، ۱۳۹۲: ۴).

یکی از قلمروهای ادبیات تطبیقی، بررسی رابطه ادبیات داستانی با جامعه‌شناسی است که با معیارهای جامعه‌شناختی به نقد آثار ادبی می‌پردازد. «جامعه‌شناسی ادبیات^۳ یکی از شاخه‌های تخصصی جامعه‌شناسی است که در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت و در قرن بیستم با اندیشه‌های فیلسوف مجارستانی به نام جورج لوکاچ^۴ به نقطه‌ی عطف خود رسید. علاوه بر لوکاچ، متفکرانی چون اریش کوهلر^۵، لوسین گلدمن^۶ و میخائیل باختین^۷ در شکل‌گیری و شکوفایی این رشته سهمی بسزا داشته‌اند. این دانش در ایران، توسط کسانی چون جمشید مصباحی‌پور و محمدجعفر پوینده به ایرانیان معرفی شد» (زینی‌وند، ۱۳۹۲).

رمان و کوه‌ها طنین انداختند^۸ نمونه‌ای کوچک از اوضاع جامعه افغانستان است که خالد حسینی^۹ هم چون یک مورخ و راوی، به صورت غیرمستقیم مسائل و وقایع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی

1. Henry Remak
2. Rene Welle
3. Sociology of literature
4. Georges lokacs
5. Erich Kohler
6. Lucien goldman
7. Mikhail bakhtine
8. And the Mountains Echoed
9. Khaled Hoseini

افغان را به تصویر کشیده‌است و آن را سیاسی‌ترین رمان کارنامه ادبی‌اش می‌داند؛ لذا این رمان بستری مناسب برای تحلیل و نقد جامعه‌شناسی یک متن ادبی است. در چنین رویکردی، «رمان دیگر به جای آن که اثری تخیلی محسوب شود، انعکاسی است از واقعیت؛ زیرا جوهر و کیفیت ضروری آن در رابطه میان واقعیت و تخیل نهفته است» (زرافا، ۱۳۸۶: ۷).

پیشینه پژوهش

در باب جامعه‌شناسی، مباحث نظری ادبیات، مقاله، کتاب و پایان‌نامه‌های فراوانی نوشته شده است، اما در باب تحلیل جامعه‌شناختی آثار خالد حسینی، تاکنون پژوهشی صورت‌نگرفته، هرچند که برخی از آثار مؤلف از سوی پژوهشگران بررسی شده‌است. به‌عنوان نمونه: زینی‌وند و کیانی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان ادبیات تطبیقی و سینما «مطالعه مورد پژوهش: رمان و فیلم بادبادک‌پران» که در آن رمان بادبادک‌پران اثر حسینی و فیلم برگرفته از آن مورد پژوهش و مقایسه قرار گرفته و تفاوت‌ها و شباهت‌های رمان و فیلم نیز بیان شده‌است. هم‌چنین زینی‌وند و مرتضایی (۱۳۹۵) در مقاله دیگری با عنوان «بازتاب شرایط اجتماعی زنان افغانستان در رمان هزار خورشید باشکوه» در پرتو ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای، به بررسی وضعیت زنان افغانستان پرداخته‌اند.

پژوهش حاضر با روشی توصیفی-تحلیلی و براساس معیارهای جامعه‌شناسی ادبی، به تحلیل رمان و کوه‌ها طنین انداختند پرداخته‌است و هدف از آن دستیابی به پاسخی برای این پرسش است: بازتاب اوضاع اجتماعی-سیاسی در رمان و کوه‌ها طنین انداختند چگونه است؟

معرفی نویسنده

خالد حسینی در سال (۱۹۶۵ م) در کابل متولد شد. پدر او دیپلمات و مادرش در دبیرستان، فارسی و تاریخ تدریس می‌کرد. خانواده وی در سال (۱۹۷۹ م) پس از حمله روس‌ها به افغانستان ابتدا به فرانسه و سپس به آمریکا مهاجرت کردند. حسینی در سال (۱۹۹۳ م) در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد و تا سال (۲۰۰۳ م) مشغول به کار در زمینه رشته تحصیلی‌اش بود و پس از آن به صورت جدی به نوشتن روی آورد. اولین اثر این نویسنده افغان آمریکایی تبار، رمان بادبادک‌باز است که در سال (۲۰۰۳ م) منتشر شد؛ و در سال (۲۰۰۷ م) فیلمی به همین نام به اقتباس از این داستان ساخته شد.

هزار خورشید تابان، دومین رمان اوست که در سال (۲۰۰۷ م) منتشر شد. و سومین اثر وی که در سال (۲۰۱۳ م) انتشار یافت رمان و کوه‌ها طنین انداختند است که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. حسینی

در این رمان همچون دو اثر گذشته خود به ارائه تصاویری تلخ و واقعی از جامعه افغانستان می‌پردازد. «عنوان کتاب و کوه‌ها طنین انداختند، کنایه از آن دارد که درد و رنج مردم افغانستان چنان عظیم است که کوه‌ها آن را منعکس کرده‌اند و طنین فریادهایشان در کوه‌ها پیچیده است» (حسینی، ۱۳۹۲: ۵). بدین ترتیب؛ نویسنده برای همدردی و احساس دین نسبت به مردم است که به توصیف مصائب وارده بر آن‌ها می‌پردازد. از این رمان ترجمه‌های فراوانی صورت گرفته است؛ اما ترجمه مورد استفاده در این مقاله، ترجمه مریم مفتاحی است. وی درباره نحوه ترجمه خود چنین می‌نویسد: «در ترجمه اثر نهایت تلاشم را کردم که ضمن ارائه یک متن فارسی روان و شیوا به سبک و ادبیات نویسنده وفادار بمانم. کوشیدم با حس و هیجان نویسنده رابطه برقرار کنم تا بتوانم به درستی آن را در ترجمه منعکس کنم و همان احساسات را در خواننده برانگیزم. اینکه چقدر در آن موفق بوده‌ام، داوری با خوانندگان است» (همان: ۶).

خلاصه رمان

خالد حسینی در این رمان، مسائل سیاسی-اجتماعی افغانستان را در روند داستان‌هایش بیان می‌کند. وی ضمن نگاه انتقادی به وضعیت حاکم بر افغانستان، شیوه‌ای داستان در داستان را به کار می‌برد. عنوان کتاب، برگرفته از ترانه «پرستار» اثر ویلیام بلیک^۱، شاعر و نقاش بریتانیایی (۱۸۲۷-۱۸۵۷ م) است.

نویسنده به شعر فروغ فرخزاد که محور و اساس رمان در آن نهفته و هم‌چنین به شعر مولانا اشاراتی نموده است؛ این اشعار گویای عشق او به فرهنگ و ادبیات فارسی است.

این رمان با قصه‌ای آغاز می‌شود که صبور (پدر) برای عبدالله و پری تعریف می‌کند: دیوی پسر کوچک خانواده‌ای روستایی را می‌رباید و پدر خانواده برای بازپس‌گیری او راهی طولانی درپیش می‌گیرد و هفت‌خوانی چون هفت‌خوان رستم را می‌پیماید. درحقیقت این دیو، فرشته‌ای است که برای بچه‌ها، مدینه‌ای فاضله فراهم کرده است؛ بر همین اساس روند داستان تغییر می‌کند.

صبور با این قصه نوعی آمادگی را در بچه‌ها ایجاد می‌کند؛ چرا که خود او نیز قصدی مشابه آن را دارد و دختر کوچکش، پری را به یک خانواده ثروتمند کابلی می‌فروشد. پری بعد از مدتی زندگی در کابل، همراه با نیلا و حدتی (مادرش) به پاریس مهاجرت می‌کند. با اینکه پری در زمان فروخته شدن دختر بچه ۴-۵ ساله بوده است و از گذشته خود چیزی به‌خاطر نمی‌آورد، اما همواره نقاط مبهمی را در ضمیر ناخودآگاهش به‌خاطر می‌آورد و تفاوت‌های ظاهری خود و مادرش را درک می‌کند. ماجرای این خواهر و برادر افغانی سبب گره خوردن روایت‌هایی از افراد مختلف می‌شود که حسینی طی آن فصل که با فصل‌های سال

1. Nurse's song
2. William Blake

نام‌گذاری شده‌است، به آن‌ها اشاره می‌کند.

سرانجام؛ دیدار پری و عبدالله در میان‌سالی که هر دو در بستر بیماری به‌سر می‌برند، رخ می‌دهد. عبدالله به‌دلیل همین دردها از خواهر گمشده‌اش که تمام دوران زندگی با خاطره او زندگی کرده‌است، هیچ تصویری به‌یاد ندارد. «سپس در حالی که لبخند بر لب دارد، چشمانش پر از اشک می‌شود، دست‌های بابا را میان دستانش می‌گیرد. پشت هر کدام را می‌بوسد و کف آن‌ها را به‌گونه‌اش می‌فشرد. بابا لبخند می‌زند. حالا چشمان او هم پر از اشک است... فکرمی‌کند که برادرش اکنون او را به وضوح می‌بیند؛ اما به زودی خواهد فهمید که بابا فقط به رفتار محبت‌آمیز او پاسخ‌داده و متقابلاً ابراز محبت کرده‌است. رفتار او چیزی بیشتر از یک غریزه طبیعی نیست و من بارنج زیادی به‌وضوح آن را می‌فهمم» (همان: ۴۴۶).

۲. بحث و بررسی

رمان و کوه‌ها طنین انداختند بیان غم و اندوه اجتماعی مردم افغانستان است؛ بیانی شیوا و دردناک از وقایع موجود در افغانستان که حسینی آن‌ها را در ضمن داستانش مطرح کرده‌است.

حمله کشورهای مختلف، تجاوز، جنگ‌های داخلی و به دنبال آن افزایش قیمت‌ها، اقتصاد افغانستان را دچار مشکل کرده‌بود. خالد حسینی در گوشه‌هایی از رمان خود به فقر، این بحران عظیم و هولناک در جامعه افغان اشاره کرده‌است. وی گرسنگی بچه‌ها را در صحنه غذا خوردن ادریس و تیمور در رستورانی واقع در کابل این‌گونه توصیف می‌کند: «لذت بردن از غذا در حالی که صورت‌های کوچک و کثیفی از پشت شیشه به تو زل‌زده‌اند و غذا خوردن تو را تماشایی کنند، غیرممکن و طاقت فرساست» (همان: ۱۸۳).

از سوی دیگر؛ سرمای سنگین و نبود امکانات کافی، بسیاری از خانواده‌های کم‌درآمد افغان را به‌خاطر مرگ عزیزان؛ به‌ویژه کودکان داغدار می‌کرد. «عبدالله می‌دانست که پدر، خودش را در مرگ عمر مقصّر می‌دانست. اگر دنبال کار بیشتر یا بهتر رفته‌بود، می‌توانست لباس‌های زمستانی بهتر و پتوهای کلفت‌تری برای بچه بخرد؛ شاید هم یک بخاری درست و حسابی برای گرم کردن خانه» (همان: ۴۰).

مشکل دیگر؛ خشکسالی‌های پی‌درپی بوده که مرگ کودکان را به‌دنبال داشته. در ابتدای رمان چنین آمده‌است: «خشکسالی هم‌چنان ادامه داشت و «میدان سبز» به فقر و فلاکت بیشتری افتاد. چندین طفل از بی‌آبی در گهواره تلف شدند. آب چاه‌ها پایین‌تر رفت و رودخانه‌ها خشکیدند» (همان: ۱۵).

موقعیت جغرافیایی افغانستان به‌گونه‌ای است که زمستان‌ها میانگین دما در ارتفاعات مرکزی و شمال شرقی به پایین‌ترین درجه سانتی‌گراد می‌رسد و در تابستان مناطق کم ارتفاع جنوب‌غربی گرم‌ترین دما را دارند. چنین شرایطی و هم‌چنین درآمد پایین مردم برای تهیه وسایل مورد نیاز، زندگی را برای مردم افغان

سخت کرده بود.

نکته قابل تأمل دیگر در این رمان، مسأله اعتیاد مردم افغانستان است. نویسنده تقریباً بیشتر شخصیت‌های موجود در رمان را مصرف‌کننده سیگار و الکل معرفی کرده و در گوشه و کنار رمان به این موضوع پرداخته است. در حقیقت ویژگی مشترک همه شخصیت‌ها اعتیاد به سیگار است؛ چنان‌که صبور، نیلا، نبی و حتی غلام که نوجوانی ۱۳-۱۴ ساله است از شخصیت‌های اصلی و مصرف‌کننده سیگار هستند: «غلام پکی به سیگارش زد و حلقه‌های دود را به هوا فوت کرد. هر دو به حلقه‌های دود که شناور در هوا بتدریج محو می‌شدند، نگاه کردند» (همان: ۳۰۷).

اما مسأله‌ای که به فراوانی در وکوه‌ها طنین انداختند آمده، جنگ و پیامدهای مربوط به آن است که بیشترین خسارت را به مردم افغان وارد کرده است. جنگ‌های ده‌ساله مجاهدین و روس‌ها منجر به خارج شدن روس‌ها از خاک افغانستان شد؛ اما درگیری‌های به‌وجود آمده بین قبایل و احزاب، باعث نابسامانی اوضاع شد. از طرف دیگر؛ نبرد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار، هزاران کشته و زخمی برجای گذاشته و بر بی‌نظمی اوضاع افزوده بود. حسینی درباره جنگ‌های داخلی، جنگ‌های خونین میان اقوام و قبایل که میلیون‌ها کشته و آواره و زخمی برجای گذاشته در لابلای موضوعات مربوط به شخصیت‌هایش آورده است.

از آن‌جا که رمان به منزله یک هنر ادبی، وقایع اجتماعی را دربرمی‌گیرد و کوه‌ها طنین انداختند نیز به‌عنوان یک رمان واقع‌گرا به توصیف جنگ‌های داخلی و دیگر موضوعات جامعه افغان نیز پرداخته است: «خیابان محل زندگی ما که روزگاری آرام و تمیز بود، حالا به منطقه جنگی تبدیل شده بود. گلوله به خانه‌ها اصابت می‌کرد. موشک بالای سرمان صفیر می‌کشید. آربی جی بود که این‌جا و آن‌جا بر ابتدا و انتهای خیابان فرود می‌آمد و انفجار آن شکاف‌هایی روی آسفالت برجامی گذاشت. شب‌ها تا سحر گلوله‌های سرخ و سفید رسام با سرعت زیاد در همه جهت به پرواز درمی‌آمدند. بعضی روزها سروصداها چند ساعتی می‌خوانید و آرامش برقرار می‌شد؛ سپس رگبارهای ناگهانی گلوله بود که سکوت آن را می‌شکست و همه‌جا را سوراخ می‌کرد. مردم هم در خیابان‌ها فریادمی کشیدند» (همان: ۱۴۸).

در چنین جامعه‌ای، بی‌بندوباری، غارت و دزدی بیدامی کرد؛ امنیت رنگ و بویی نداشت و مردم برای رهایی از وضع موجود خانه‌ها و املاک خود را به قصد هجرت رهامی کردند. حسینی آثار جنگ را که شامل؛ خونریزی، کشتار، تخریب تمامی زیرساخت‌ها، صنایع، واحدهای تجاری و خدماتی، فقر و بدبختی است را به وضوح و بدون کم‌وکاست در رمان خود آورده است؛ گویی هدف او تنها بیان همین مشکلات بوده است. در نامه‌ای که نبی برای مارکوس می‌نویسد، چنین آمده: «بعد هم غارت و چپاول، آقای مارکوس

شورشی‌ها آزادانه می‌آمدند و هر چیزی که خوش‌شان می‌آمد، برمی‌داشتند و با خود می‌بردند. بیشتر اسباب و اثاثیه خانه را دزدیدند؛ تابلوهای نقاشی، فرش‌های ترکمن، مجسمه‌ها، شمعدان‌های نقره و گلدان‌های کریستال؛ حتی کاشی‌های لاجوردی را هم از پیشخوان روشویی کردند» (همان: ۱۴۹).

در این رمان درباره گروه جاهل و جنگ طلب طالبان سخن بسیار آمده‌است. طالبان در شرایطی که روحیه مردم در فضایی از رنجوری و نومییدی غوطه ور بوده و از جنگ و خونریزی بیزاری می‌جستند، ظهور کرد. ایجاد گروه طالبان، حاصل دخالت‌های بیگانگان و درگیری‌های میان ریش سفیدان قبایل بود؛ گروهی که نوید برقراری صلح را به مردم ستمدیده افغانستان می‌داد. آن بزرگان بر این اساس از این گروه حمایت و استقبال کردند. «ساکنان جنوب افغانستان، هنگامی که سال‌ها پیش طالبان به جنوب این کشور رخنه کرد گمان بردند که آنان سفیران آرامش‌اند و مردمانی‌اند که آمده‌اند به نبردهای خونین جناح‌های گوناگون افغانستان خاتمه‌دهند، به همین دلیل بدون هیچ مقاومتی پذیرای آن‌ها شدند» (شکرخواه، ۱۳۷۷: ۳۲).

از زبان نبی، یکی از شخصیت‌های اصلی این رمان در باره خصوصیات این گروه چنین آمده‌است: «سرانجام با آمدن طالبان، مردان جوانی با صورت‌هایی استخوانی، ریش‌های سیاه، چشمانی سرمه کشیده و شلاق به دست، جنگ به پایان یافت» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۵۱).

نویسنده از محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های فرهنگی و اجتماعی مرتبط با زنان در هنگام حضور طالبان چشم‌پوشی نمی‌کند و موبه‌مو همه را به‌تصویر می‌کشد؛ زنانی که قبل از آمدن این گروه از آزادی برخوردار بودند. درباره مسائل مرتبط با زنان به ویژه آزادی زنان در رمان به نمونه‌های فراوانی اشاره شده است که چند مورد آن ذکر می‌گردد: «زنی جوان با پیراهن گلدوزی‌شده سبز زیبایی که منجوق و آینه کاری‌های ریزی به خود داشت، پشت ویتترین فروشگاه ایستاده بود. یک روسری بلندی، هم‌رنگ لباسش به‌سرداشت. شلوار قرمز تندی پوشیده و گردن‌بند نقره به گردن آویخته بود» (همان: ۱۴۸).

به‌عنوان نمونه دیگر در وصف نیلا وحدتی آمده‌است: «در همین لحظه در اصلی عمارت باز شد و زنی جوان با موهای سیاه از آن خارج شد؛ عینک آفتابی به‌چشم‌زده و پیراهن آستین کوتاه نارنجی پوشیده بود که قدش به زانو هم نمی‌رسید. جوراب به پا نداشت» (همان: ۱۰۰).

اما همین زنان با آمدن گروه طالبان، خانه‌نشین شدند. در محیط اجتماعی جایگاهی نداشتند و با حضور در اماکن عمومی تحت مجازات‌های شدید قرار می‌گرفتند. این زنان از نظر طالبان به‌عنوان عنصری فسادانگیز که باعث آلودگی دیگران به گناه می‌شود و باید در خانه بماند، تلقی می‌شدند. بدین ترتیب؛ آن‌ها به زنانی افسرده و درمانده تبدیل شدند که آرزوهایشان تباه شده بود.

نیلا وحدتی در صحبت‌هایش دلیل مهاجرت خود را به فرانسه این گونه بیان می‌کند: «نمی‌خواستم دخترم برخلاف میل و طبیعت‌اش به یکی از آن زنان سرخورده و رنج‌کشیده‌ای تبدیل شود که تمام عمر تسلیم بردگی هستند و تا ابد می‌ترسند که مبادا حرفی غلط بزنند و رفتار یا کاری ناشایست از خود نشان‌دهند.» (همان: ۲۱۸ و ۲۱۹).

خالد حسینی به پادشاهی شاه امان الله نیز اشاره می‌کند و اینکه ایشان آزادی را به منع پوشیدن برقع، ضرورت فعالیت زنان در جامعه، مقابله با تعدد زوجات تعبیر می‌کند. اما این پادشاه دیری نمی‌پایید که مورد هجوم مخالفت‌های قبایل سنتی موجود در افغانستان که زن را از هرگونه امتیازی محروم ساخته بودند، قرار می‌گیرد و پا به فرار می‌گذارد.

در حقیقت، خالد حسینی با طرح و نقد چالش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه افغانستان، سیاسی‌ترین رمان کارنامه ادبی‌اش را می‌نویسد.

زمان و مکان در رمان

عنصر زمان یکی از عناصر داستان است که اساس داستان در آن روایت می‌شود. هر یک از اجزای زمان می‌تواند کاربردی نمادین در شکل‌گیری داستان به‌شمار آید. در رمان *کوه‌ها طنین انداختند* تاریخ افغانستان در یک دوره زمانی حدوداً ۶۰ ساله روایت می‌شود که از پاییز (۱۹۵۲ م.) شروع می‌شود و تا زمستان (۲۰۱۰ م.) ادامه پیدا می‌کند. در روند داستان به سال‌های قبل از (۱۹۵۲ م.) برای توصیف شخصیت‌های فرعی و برخی دیگر از وقایع اشاره‌ای شده‌است؛ اما محور اصلی و آغاز داستان از پاییز (۱۹۵۲ م.) است که نویسنده زمستان آن سال را سردتر از سال پیش روایت کرده‌است: «از رادیویی که روی پنجره بود گزارشی پخش می‌شد که می‌گفت زمستان آینده، سال ۱۹۵۲، سخت‌تر از سال پیش خواهد بود» (همان: ۱۲۴).

یکی دیگر از عناصر تشکیل‌دهنده رمان، عنصر مکان است که شخصیت‌ها و حوادث را در خود جای می‌دهد و باعث شکل‌گیری روند رمان می‌شود. رمان موردنظر از یک روستای تخیلی در افغانستان به نام «شادباغ» شروع می‌شود و در کابل، پاریس، کالیفرنیا و قسمتی نیز در یونان ادامه پیدا می‌کند. این عنصر می‌تواند نماد و نشانه‌ای معنادار به‌شمار آید و مخاطب را در فهم پیام اصلی رمان یاری کند. شادباغ را می‌توان نمادی کوچک از افغانستان دانست که با آغاز جنگ و مهاجرت عده‌ای به کشورهای همسایه، مورد اشغال افراد سودجو و متجاوز قرار می‌گیرد. همان‌طور که در صحبت‌های غلام برای عادل آمده: «به باغ اشاره کرد. همه این‌ها؟ روزی خانه مردم بودند؛ اما پدر تو با بولدوزر خراب‌شان کرد؛ با خاک یکسان کرد. درست مثل خانه‌ای که پدرم در آن متولد و بزرگ شد» (همان: ۳۱۶) و در ادامه غلام اضافه می‌کند: «پدرت زمین ما

را صاحب شد و آن را ساخت» (همان: ۳۱۶).

بخش اصلی حوادث داستان در کابل اتفاق می‌افتد و با مهاجرت هر یک از شخصیت‌ها به دلایل سیاسی، اجتماعی و... اشاراتی نیز به پاریس، کالیفرنیا و یونان شده‌است.

پیرنگ داستان

مهم‌ترین عنصر داستان‌ساز، پیرنگ^۱ است. «به توالی منظم اعمال و حوادث داستان که مبتنی بر رابطه علت و معلولی باشند، پلات می‌گویند» (شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۷۶). پیرنگ و کوه‌ها طنین انداختند ساده و به دلیل مسائل سیاسی موجود در آن، باورپذیر است. در نگاهی اجمالی به این رمان، می‌بینیم که قطعه‌ای است از یک دوره سیاسی - اجتماعی که حسینی به نمایش گذاشته‌است.

فروختن پری، نقطه آغاز داستان است. در داستان از تکنیک «فلاش بک» یا بازگشت به گذشته نیز استفاده شده و حسینی حوادث قبل از نقطه آغاز را به صورت خاطره‌ای از شخصیت‌های رمان آورده‌است. ماجرای پروانه و مارکوس از فلاش بک‌های این رمان هستند.

این رمان از آن نوع داستان‌هایی است که به دلیل وارد شدن شخصیت‌های متنوع و روایت داستان مربوط به آن‌ها، دارای پیرنگ‌های متعددی شده و در شمار داستان‌های عامه‌پسند قرار می‌گیرد.

در این داستان، پری وقتی احساس می‌کند؛ فرزندخوانده بوده‌است، برای پیدا کردن نشانه یا ردی از خانواده‌اش قصد سفر به افغانستان می‌کند؛ اما این سفر رخ‌نمی‌دهد. «در همان روزهایی که اریک سرگرم پیدا کردن بلیط هواپیما و محل اقامت است. پری می‌فهمد که باردار است. اریک می‌گوید: هنوز هم می‌توانیم برویم؛ هنوز هم باید برویم و این پری است که مخالفت می‌کند» (حسینی، ۱۳۹۲: ۲۶۴). تا اینکه بعد از سال‌ها مارکوس در یک تماس تلفنی، نامه نبی را برای پری می‌خواند. از این پس، سیر نزولی را در جریان داستان می‌توان دید.

در انتهای رمان، پری و عبدالله همدیگر را ملاقات می‌کنند. بدین ترتیب با این گره‌گشایی^۲ داستان به پایان می‌رسد؛ «گره‌گشایی، پی‌آمد و وضعیتی و موقعیتی پیچیده یا نتیجه نهایی رشته حوادث است و نتیجه کشودن رازها و معماها و برطرف شدن سوء تفاهمات. در گره‌گشایی، سرنوشت شخصیت‌های داستان تعیین می‌شود و آن‌ها به موقعیت خود آگاهی پیدامی‌کنند؛ خواه این موقعیت به نفع آن‌ها باشد یا به ضررشان» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۷۷).

1. Plot

2. Denouement = Resolution

زاویه دید^۱

زاویه دید، روشی است که نویسنده با استفاده از آن داستان خود را ارائه می‌دهد. «زاویه دید، نظرگاه، دیدگاه یا کانون روایت، نمایش دهنده شیوه‌ای است که نویسنده به یاری آن، حال و هوا (حال و هواها) وضعیت و موقعیت‌های شخصیت‌ها، گفتگوها، حادثه‌ها و عناصر دیگری که داستان را به وجود می‌آورد، به خواننده ارائه می‌دهد و در واقع رابطه نویسنده را با داستان به نمایش می‌گذارد» (میرصادقی، ۱۳۹۱: ۱۵).

در رمان، گاه در هر فصلی زاویه دید تغییری کند؛ همان‌طور که حسینی در همه فصل‌های رمان جز فصل چهارم، هشتم و نهم که زاویه دید اول شخص است، از زاویه دید سوم شخص استفاده کرده است. در فصل‌هایی که زاویه دید اول شخص است، نویسنده خود، قهرمان اصلی و راوی ماجراست. بدین ترتیب؛ رابطه صمیمانه‌تری با خواننده برقرار می‌کند و داستان را باورپذیر نشان می‌دهد. در راوی سوم شخص، او از همه ماجرا و وقایع مطلع است؛ اما جایی بیرون از قصه دارد و وقایع را از زبان شخصیت‌ها بیان می‌کند. حسینی گاه افکار و احساسات قهرمانان را ارزش‌گذاری و درست به مانند یک عقل کل عمل می‌کند.

«شخصیت‌پردازی^۲ یکی دیگر از عناصر مهم در آفرینش داستان است این اعمال و گفتار شخصیت‌هاست که داستان را به وجود می‌آورد. «معمولاً گفته می‌شود اگر نویسنده شخصیت‌های خود را در محیطی خاص قرار دهد و آنان را با توجه به اوضاع اجتماعی تعریف نکند و یا برای آنان آینده‌ای کاملاً روشن ترسیم نکند اثر او رمان نامیده نمی‌شود» (زرافا، ۱۳۸۶: ۱۷).

حسینی شخصیت‌ها را از طبقه پایین و کم‌درآمد یا از طبقه مرفه و سطح بالای جامعه انتخاب کرده و به بیان دقیق جزئیات، احساسات و افکار آنها در مواجهه با صحنه‌های مختلف پرداخته است. او از انسان‌هایی سخن می‌گوید که نمی‌دانند از زندگی چه می‌خواهند و با مرگ یا فراموشی آنها همه چیز به پایان می‌رسد. همه شخصیت‌های این رمان سر یک دوراهی قرار گرفته‌اند و انتخاب یکی از این دو راه، آغاز زندگی و وقایع جدید برای آنان است. نویسنده حتی برای اسامی شخصیت‌ها وجه نمادین قرارداده و سعی دارد از نام‌های مثبت برای آنها استفاده نماید. او هر یک از شخصیت‌ها را از بین عموم مردم انتخاب کرده است که ضمن ارائه خصوصیات فردی، نماینده قشر و صنفی از مردم جامعه افغان هستند. «ادبیات، چشم‌انداز عامی است بر موضوع‌های خاص. هم سرگشاده است و هم محرمانه؛ بنابراین، شخصیت موفق در داستان‌ها هم به منزله فرد است و هم به منزله نوع؛ یعنی هم خصوصیات گروه و طبقه خود را منعکس می‌کند و هم خصلت‌های مخصوص شخص خودش را» (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

1. Point of view
2. Characterization

شخصیت‌های رمان

و کوه‌ها طنین انداختند داستانی شخصیت‌محور است و قهرمانان در هر فصل، قصه خود را همراه با وقایع اجتماعی - سیاسی بیان می‌کنند و بدین ترتیب سبک رئالیستی در سراسر رمان نمود یافته است.

شخصیت‌های اصلی در این رمان عبارتند از: بابا ایوب، پری، عبدالله، نیلا وحدتی، مارکوس وارواربوس و نبی؛ اما شخصیت‌های فرعی که در پیشبرد داستان سهم بزرگی دارند: ملاشکیب، صبور، معصومه، پروانه، قیس، آقای وحدتی، ادریس، تیمور، روشی، مادالین، اودلیا، غلام، عادل، اقبال، تالیا، پری (دختر عبدالله)، خانواده صبور، زاهد (کارگر خانه آقای وحدتی)، زاهیه (دوست پری)، اریک و آمرا. هم‌چنین خانواده ادریس، ایزابل و آلن و تیثری (فرزندان پری)، اکتور (همسایه عبدالله و منار) هستند.

بابا ایوب، دارای شخصیتی مهربان، پویا و سخت‌کوش است. «... بابا ایوب خود را خوشبخت می‌دانست؛ زیرا خانواده‌ای صمیمی داشت که آن را بیش از هر چیزی در دنیا دوست می‌داشت، عاشق زنش بود و هرگز صدایش را روی او بلند نمی‌کرد؛ چه برسد به زدنش» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۰)؛ اما در زمستان چون دیوی، فرزند دلربای او قیس را در کام خود گرفتار می‌کند. این یعقوب روزگار در انتظار یوسف خود، اشک ماتم و فراق سر می‌دهد: «فقط در گوشه‌ای کز می‌کرد و می‌گریست. جوی اشک بود که از چشمانش سرازیر می‌شد، گویی می‌خواست با سیل اشک‌هایش به خشک‌سالی «میدان سبز» پایان بدهد» (همان: ۱۵).

بابا ایوب دارای شخصیتی پویاست که از شرایط پیش‌آمده خسته شده است و برای یافتن فرزندش سر به کوه و بیابان می‌گذارد. وی با مشاهده رفاه و سرزندگی فرزندش، او را در همان حال رهامی‌کند و به روستا باز می‌گردد. بابا ایوب در پایان به فراموشی دچار می‌شود و زندگی طبیعی‌اش را از نو آغاز می‌کند.

عبدالله، شخصیتی ایستا دارد. فداکار، دلسوز و برادری مهربان برای پری است. در اصل عبدالله خودش دخترک را بزرگ می‌کرد؛ با وجودی که ده سال بیشتر نداشت. وقتی پری بچه شیرخواری بود، این عبدالله بود که شب‌ها دخترک را جیغ‌ها و نق‌زدن‌های خود بیدارش می‌کرد. او که در تاریکی شب به راه می‌افتاد، بچه را تکان‌تکان می‌داد. لباس کثیف‌اش را عوض می‌کرد» (همان: ۴۳).

درواقع نام وی نیز متناسب با شخصیتش انتخاب شده است؛ اما با فروخته شدن پری، افسرده و گوشه‌گیر می‌شود و تنها با خاطرات خواهرش زندگی می‌کند؛ چنان که بعد از گذشت سال‌ها، نام فرزندش را پری گذاشته و شخصیت خواهرش را در او می‌بیند. او نیز هم‌چون بابا ایوب، رفاه پری را مدنظر قرار می‌دهد و سکوت پیشه می‌کند و حسینی جز فراموشی، پایانی برای او در نظر نمی‌گیرد.

از دیگر شخصیت‌های اصلی، نیلا وحدتی است. او نمونه‌ای از زنانی است که در جستجوی آزادی

است. او با شروع جنگ‌های داخلی، حضور نیروهای طالبان و سخت‌گیری‌های ناشی از آن به‌ستوه می‌آید و به پاریس مهاجرت می‌کند. در این باره زاهد می‌گوید: «یک شب، هنگام صرف چای، زاهد به سایرین گفت که خانواده آقای وحدتی به دلیل ضعف شخصیتی عروس، مخالف این وصلت هستند. گفت که همه در کابل می‌دانند که او خوش‌نام نیست و آبرو و حیثیتی ندارد و با این که فقط بیست سال داشت؛ آوازهاش در تمام شهر پیچیده بود؛ درست مانند اتومبیل آقای وحدتی. گفت بدتر از همه، این که او نه تنها هیچ تلاشی نکرد این اتهامات را تکذیب کند؛ بلکه شعرهایی هم در این مورد سرود» (همان: ۱۰۲).

نیلا دارای طبعی شاعرانه است. از دیگر ویژگی‌هایش، استعمال دخانیات و نازایی است که همین امر، ترخم خواننده را برمی‌انگیزد. شاید شخصیت نیلا هم تا حدودی یادآور شخصیت فروغ فرخزاد، شاعر فارسی‌زبان باشد. درباره شعرهای او چنین آمده: «اما شعرهای نیلا، عرف را زیر پا گذاشته بودند و از هیچ قافیه یا وزنی پیروی نمی‌کردند. از چیزهای معمولی مثل درخت، بلبل و گل‌های بهاری حرف نمی‌زدند. نیلا از عشق می‌نوشت. منظورم از عشق، نوع عرفانی آن نیست که مولانا و حافظ از آن می‌گفتند؛ بلکه عشق زمینی» (همان: ۱۲۱).

خودکشی نیلا که به مرگش می‌انجامد، بیان‌کننده این است که چنین انسان‌هایی گاه حتی با تغییر شرایط و مکان نیز در باطن احساس خشودی نمی‌کنند. حسینی، نشان می‌دهد که این زنان با همه آزادی از وضعیت خود آن‌چنان خسته می‌شوند که آینده و راهی جز مرگ برای آنان متصور نیست.

مارکوس دارواریوس، دارای شخصیتی ایثارگر است. او خانه، مطب و... را در آتن رها کرده‌است و برای ترمیم جراحات صورت که نتیجه اصابت گلوله و ترکش است، برای مدتی کوتاه به کابل مهاجرت می‌کند. وی نمونه‌ای از افرادی است که برای کمک‌رسانی به مردم افغان به خصوص کودکان، بدون چشم‌داشت و تنها برای رضایت درونی خود در این شهر می‌ماند: «... به من گفت که برای سازمان غیرانتفاعی در کابل کاری کند. و آن‌ها در جستجوی جراح پلاستیک برای ترمیم جراحات کودکان هستند- لب‌شکری، جراحات صورت به دلیل اصابت گلوله و ترکش و از این قبیل چیزها. من هم درجا قبول کردم. قصدم اقامت سه ماهه بود. در اواخر بهار (۲۰۰۲ م) رفتم و هرگز بازنگشتم» (همان: ۳۹۳). مارکوس را می‌توان تا حدودی با شخصیت نویسنده، خالد حسینی، یکی دانست؛ پزشکی که برای کمک به کودکان آسیب‌دیده به این کشور مهاجرت کرده‌است.

آقای وحدتی از شخصیت‌های فرعی و کوه‌ها طنین‌انداختند است. او دارای شخصیتی متکبر و ایستاست که با اریئه‌هنگفتش، بدون شغل و پیشه زندگی می‌کند. احساس درونی او نسبت به اطرافیان حتی همسرش

نیلا، سرد و سنگین است؛ اما او نقاشی است که تمام احساساتش را در نقاشی‌هایش پنهان می‌کند. نبی در وصف او این‌گونه می‌گوید: «اگر خدمتکار نمک‌نشناسی بودم، به آن‌ها می‌گفتم که از نظر من سلیمان وحدتی موجودی مرموز است؛ مردی که ظاهراً به خاطر ارثیه‌ی هنگفتش باقی عمرش را با آسودگی سپری خواهد کرد. مردی بدون شغل و پیشه؛ عاری از هر گونه شوق و هیجان» (همان: ۹۹).

۳. نتیجه‌گیری

خالد حسینی در رمان و کوه‌ها طنین انداختند به بیان تحولات اجتماعی - سیاسی افغانستان پرداخته‌است و حتی می‌توان گفت، وضعیت واقعی و تلخ جامعه افغانستان، عامل آفرینش این اثر ادبی است. همین امر باعث شده‌است که این رمان برای پژوهش در ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای جامعه‌شناسی ادبی مورد استقبال قرار بگیرد. حسینی تأثیر جنگ، جهل، فقر، خشکسالی، گروه طالبان و... را بر جامعه افغانستان به‌تصویر می‌کشد و به مسائل مربوط به زنان و کودکان؛ دو قشر مظلوم تاریخ افغانستان پرداخته و آن را در قالب یک اثر ادبی روایت می‌کند. هر چند نویسنده یک نظریه‌پرداز اجتماعی نیست؛ اما راوی رخداد‌های اجتماعی است که در افغانستان به وقوع پیوسته است. حسینی در همه فصول، خواننده را با خود همراه می‌سازد و بر آن است تا مسائل و مشکلات جامعه را به‌تصویر بکشد و این خواننده است که در مواجهه با این تصاویر به درک اوضاع اجتماعی می‌پردازد.

افزون بر این؛ هر یک از شخصیت‌های این داستان، نمونه و نماینده و شاید فریادی از رنج‌ها و چالش‌های جامعه افغانستان به‌شمار می‌آیند؛ جامعه‌ای که در پی تحولات سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه پیدایش طالبان و حضور نظامیان امریکایی با دشواری‌های فراوانی روبروست؛ از سوی دیگر؛ خشونت، جهل، تعصب، تضادها و چالش‌های فرهنگی - اجتماعی، درگیری‌های نژادی و مذهبی، گفتمان‌های اصلی حاکم بر عناصر شخصیتی داستان هستند. در حقیقت هر یک از شخصیت‌های داستان، نماینده و تصویری از اوضاع واقعی و تلخ جامعه افغانستان است.

کتابنامه

انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۹۲)، «مطالعات بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی»، *مجله ادبیات تطبیقی (ویژه‌نامه فرهنگستان)*، پیاپی ۷، صص ۳-۹.

حسینی، خالد (۱۳۹۲)، و کوه‌ها طنین انداختند، ترجمه مریم مفتاحی، چاپ اول، تهران: آلمان. زرافا، میشل (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی ادبیات (رمان و واقعیت اجتماعی)*، ترجمه نسرين پروینی، چاپ اول، تهران: سخن. زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲)، «ادبیات تطبیقی از پژوهش‌های تاریخی - فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای»، *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دوره پنجم، شماره ۳، صص ۲۱-۳۵.

- و سیده کلثوم مرتضایی (۱۳۹۵)، «بازتاب شرایط اجتماعی زنان افغانستان در رمان هزار خورشید باشکوه (براساس رویکرد ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای)»، فصلنامه روایت پژوهی دانشگاه رازی، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۱۷-۳۴.
- شکرخواه، یونس (۱۳۷۷)، «طالبان، سفیران مرگ در افغانستان»، مجله علوم تربیتی، شماره ۱۳۷، صص ۳۲-۳۴.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۳)، انواع ادبی، چاپ پنجم، تهران: میترا.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۸)، عناصر داستان، چاپ ششم، تهران: سخن.
- (۱۳۹۱)، زاویه دید در داستان، چاپ اول، تهران: سخن.